

طنز و فکاهه در ادبیات ایران

جهانگیر درّی

گفته می‌نویسد: «طبیعت انسان در هیچ موردی بهتر از آنچه برای وی خنده‌آور است تجلی نمی‌کند.» مولر مورخ معروف آلمانی در کتاب «تاریخ اسلام» فصلی به نام «اخلاق ایرانیان» دارد و در آن جا می‌نویسد: «هرودت مورخ معروف یونان در تاریخ خود نوشته است: ایرانی‌ها از کودکی به فرزندان خود سه هنر را می‌آموختند: تیراندازی، اسب‌سواری، راست‌گوئی.» مولر ادامه می‌دهد: «در باره دو هنر اول یعنی تیراندازی و اسب‌سواری ما کاری نداریم و ایرانیان تیراندازان و اسب‌سواران خوبی بوده‌اند، ولی در باره هنر راست‌گوئی، من آن ایرانی شوخ‌طبع و حیل‌گر را خوب می‌توانم جلوی چشم مجسم کنم که "پدر تاریخ جهان" یعنی هرودت را فریب داده است.» به قول مولر ایرانی‌ها به قدری بذله‌گو و لطیفه‌گو و نکته‌پرداز و شوخ‌طبع هستند که حتی وقتی برایشان لازم و مفید هم نباشد باز حرف‌های خنده‌آور و فکاهی و شوخی را بر حرف‌های راست ولی خشک و خالی ترجیح می‌دهند.

واقعاً باید اذعان کرد که از دیر زمان ایرانی‌ها به شوخ‌طبعی و فکاهت و بذله‌گوئی و دارا بودن حس درک شوخی مشهور بوده‌اند. ایران قدیم که گهواره تمدنی شکوفا و فرهنگی متعالی بوده سرزمین نشاط و شادی‌ها نیز بوده است و جشن‌ها و مراسم ملی و مذهبی پرشکوهی در این کشور برگذار می‌شده که گفتگوی مفصل در باره آنها اگر محال نباشد چندان آسان هم نیست چه منابع ایرانی کم است و نقل قول از مورخان بیگانه و تعبیر و تفسیر اشکال و صور و نقوش آثار قدیمی و سنگ‌ها و کاخ‌ها نمی‌تواند بازگوی همه چیز باشد.

در قرن‌های اول غلبه اسلام بر ایران تا مدتی چیزی شبیه به تئاتر و نمایش‌هایی که با مایه‌هایی از طنز و کنایه و تمسخر توأم باشد وجود نداشت. اسلام شادی و خنده را از زندگی مردم زدوده بود. ولی موقعی که در ایران دربار شاهان دوباره به وجود آمد دلکک‌ها پیدا شدند، مثلاً طلحک در دربار سلطان محمود غزنوی و کل عنایت در دربار شاه عباس صفوی، و اسمعیل بزّاز، شغال‌الملک، شیخ شیپور، شیخ کرنا، کریم شیرهای و غیرهم در دربار شاهان قاجار.

این دلکک‌ها را شاهان مخصوصاً به دربار خود می‌خواندند تا به وسیله آنها از حال و وضع مردم باخبر باشند و با شوخی‌های خود در جلوی مردم خشم آنها را تخفیف دهند. بدین ترتیب دلکک‌ها در واقع زبان مردم بودند. دلکک‌ها در عین حال بازیگر هم بودند و فی‌البداهه هر نقشی را بازی می‌کردند و در واقع زندگی واقعی و آن نقشی که بازی می‌کردند یکی بود. متأسفانه در باره دلکک‌های ایران مطالب کمی در دست داریم. بیشتر داستان‌ها لطیفه‌هایی است که در باره آنها نقل کرده‌اند. عبید زاکانی در آثار خود از طلحک، دلکک معروف سلطان محمود حکایت می‌کند. در تاریخ بیهقی آمده است که سلطان مسعود، پسر سلطان محمود، بعد از جشن‌ها فرمان داد ۳۰۰۰۰ درهم از خزانه به دلکک‌های درباری انعام بدهند.

عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من می‌نویسد که اسمعیل بزّاز خیلی شوخ‌طبع بود و او را اغلب مردم به خانه‌های خود دعوت می‌کرده‌اند. وی به تدریج دسته دلکک‌های درباری را تشکیل داد که آن وقت خیلی‌ها با نفرت به آنها نگاه می‌کردند و آنها را اشخاص پستی می‌دانستند. ولی بعدها یکی از خیابان‌های طهران به نام او شد.^۱ ولی معروف‌تر از همه دلکک‌ها کریم شیرهای دلکک ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶) بود. قدش کوتاه بود، معمولاً لباس‌های رنگارنگ می‌پوشید و روی الاغ کوچکی سوار می‌شد. اصطلاح معروف فارسی «خر کریم را نعل کردن» از این جاست که رجال درباری مجبور بودند قبلاً به او رشوه بدهند تا هدف زبان تیزش قرار نگیرند، چون کسی از نیش زبانش در امان نبود. در باره اینکه کریم شیرهای اهل چه شهری بود عقاید مختلف وجود دارد. بعضی‌ها می‌گویند اهل یزد بوده، ولی گمان می‌رود اهل اصفهان بوده است. در هر صورت معلوم است که از یکی از ولایات به طهران آمده بوده است. وی می‌گوید اولین شبی که به طهران آمده بود با دیگر همکاران دوره گردش به قدری صاحب‌خانه را خندانده بود که تا هفت روز کریم شیرهای را رها نمی‌کرده‌اند.^۲ به زودی شهرت او در شهر پیچید و یکی از محبوب‌ترین دلکک‌های ناصرالدین شاه شد.

در باره لقب کریم شیرهای هم عقاید مختلفی وجود دارد. بعضی‌ها از آن جمله دکتر محمد محجوب معتقدند که پیش از اینکه دلکک درباری شود شیر (به معنی عسل) می‌فروخته.^۳ این عقیده را می‌توان تا حدی باور داشت چون بعد از مرگ کریم شیرهای، پسرش جایش را گرفت و لقب "کریم عسلی" را قبول کرد ولی می‌گویند چون به هیچ وجه شوخی‌هایش به پای پدرش نمی‌رسید،

مردم لقبش را به "کریم سرکه‌ای" تغییر دادند. عبدالله مستوفی می‌نویسد که «شاید به مناسبت شیرینکاری‌های او در بذله‌گوئی و یا اینکه شغل اوّلیه‌اش شیره‌فروشی بوده» لقبش را شیره‌ای گذاشته بودند.^۴ بعید نیست که این لقب را به آن جهت به او داده بودند که شیره می‌کشیده. در هر صورت با وجود آنکه بی‌سواد بود و با هنر تئاتر آشنائی نداشت توانست چند نمایش طنزآمیز که در آنها درباریان و ریاکاری و تملق‌گوئی ملّاه‌ها را به باد تمسخر گرفته بود در دربار به معرض نمایش بگذارد. کریم به غیر از دربار، در معرکه‌هائی که در میدان‌ها و بازارها برای مردم می‌گرفتند شرکت می‌کرد. دوست علی خان معیر الممالک در یادداشت‌های خود در باره زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه می‌نویسد که روز سوّم عید نمایش‌های خنده‌آور برپا می‌شد و شاه با اطرافیانش معمولاً آنها را تماشا می‌کرده‌اند. در این جا خروس‌بازها، قوچ‌بازها، میمون‌بازها، و بندبازها و کشتی‌گیرها و شعبده‌بازها و دوستان‌انشان جمع می‌شدند و اغلب دو دلکک معروف، کریم شیره‌ای و اسمعیل بزّاز هم شرکت داشتند که با هنر خود سعی می‌کردند شاه و اطرافیانش را بخندانند.^۵

در این نمایش‌ها معمولاً کریم نقش اساسی (مثلاً شاه، فرماندار، سبزی‌فروش و غیره) و شاگردانش نقش‌های دوّم (مثلاً ریشکی، مستی، طاسیکی، میرزا یوشان و غیره) را بازی می‌کردند. موضوع نمایش‌ها معمولاً در موقع بازی بسته به علاقه مردم عوض می‌شد و چیزهائی در آنها کم و زیاد می‌شد. نمایشنامه‌هائی به نام‌های "دلکک‌بازی در حضور شاه" و "کریم نمایش می‌دهد" که به ما رسیده نشان‌دهنده آن است که این نمایشنامه‌ها جسورانه و با طنز شیرین اجراء می‌شده‌اند، مخصوصاً نمایش اوّل که نخستین بار روز تولّد ناصرالدین شاه روی صحنه آورده شد و یکی از بهترین نمایش‌های کوتاه فکاهی است.

به غیر از دلکک‌هائی که در دربار شاهان بودند مسخره‌بازهای خیابانی به نام "لوطی" و "آتش‌افروز" و "غول بیابانی" و "دوری‌گردان" وجود داشتند که به غیر از نمایش‌هائی که در تقلیدهای خود اجراء می‌کردند نمایش‌های فکاهی و طنزآمیز هم می‌دادند.

دانشمندان روسی روماسکوویچ، گالونف و مار مقاله‌های جالبی در باره تقلید و نمایش‌های روحوضی و خیمه‌شب‌بازی و لعبت‌بازی دارند. خودزکو (Khodzko) در کتابش «در باره تئاتر ایران» از چنین نمایش فکاهی سخن می‌گوید: دو همسایه یکی به نام باقر که متمول و دوّمی نجف که فقیر بود در باره میوه‌هائی که در باغ‌هایشان عمل می‌آید دعوا می‌کنند. بالاخره باقر خود را غالب شمرده با همسایه‌اش آشتی کرده به او پیشنهاد می‌کند شعله عداوت را با مایه خلّات خاموش کنند. آنها به ملّای محله‌شان متلک گفته او را به باد استهزاء می‌گیرند و این بیت یکی از رباعیات خیّام را برایش می‌خوانند:

تو خون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوارتریم
سپس باقر پول می‌دهد و نجف برای خریدن اغذیه به بازار می‌رود. باقر تنها مانده خود را برای

شام مفصل حاضر می‌کند. همچون مسلمان واقعی وضو می‌گیرد و ادای مآها را درمی‌آورد. بالاخره صحنه با عیش و نوش دو همسایه پایان می‌یابد.

برتلس (Bertels) می‌نویسد در ایران چون میخانه عمومی وجود ندارد و در خیابان‌ها مست به ندرت دیده می‌شود این صحنه تماشاچیان را به وجد و شادی فراوان می‌آورد. برای شخص ایرانی این صحنه از آن جهت خیلی جالب است که مآها خود شرابخوار هستند. مردم می‌دانند که بسیاری از مآها دزد و ریاکار و حقه‌بازند ولی هیچ وقت این مطلب را برملان نمی‌کنند و ظاهراً همیشه به عمامه و تسبیح مآها احترام می‌گذارند. ولی این جا نقاب برداشته شده، مردم از صمیم قلب با تمسخر مآها را به باد استهزاء می‌گیرند و از مجازات نمی‌هراسند. اهمیت دلکک بازی در این ابراز احساسات نهفته است.^۶

برزین (Berezin) سیاح روسی در کتاب «مسافرت به ایران شمالی» چاپ ۱۸۴۲ در باره همین موضوع مطالب جالبی دارد^۷ و تالاسو (Talasso) محقق فرانسوی در کتاب خود «تئاتر ایران» (۱۹۰۵) در باره هنر تقلید در ایران مطالبی نوشته است.^۸ کریژیتسکی (Krizhitzky) محقق دیگر روس در کتاب «تئاتر خارق العاده» که در سال ۱۹۲۷ در لنینگراد چاپ شده در باره خیمه‌شب‌بازی و عروسک‌های آن از جمله پهلوان کچل و رستم اطلاعات ذی‌قیمتی آورده است.^۹ کتاب دکتر جعفر محبوب نمایش کهن ایرانی و نقالی هم از این لحاظ بسیار آموزنده و مفید است.^{۱۰}

به غیر از نمایش‌های طنزآمیز، می‌توان از تعزیه‌های طنزآمیز و فکاهی که در آن جا دشمنان ائمه مسخره می‌شوند نام برد. کرینسکی (Krinskiy) محقق معروف روس در کتاب «پیدایش و تحول تئاتر ایران» که در شهر کیف در سال ۱۹۲۵ به زبان اوکرائینی چاپ شده داستان فکاهی جالبی در باره دعوا و کتک‌کاری شیعیان و سنیان در بغداد نقل می‌کند.^{۱۱} ماکسیم گورکی نویسنده معروف روس در ماه محرم ۱۸۹۸، وقتی در زندان تفلیس بسر می‌برد، صحنه نمایشی را مشاهده کرده و در مقاله خود به عنوان «جشن شیعیان» از آن یاد کرده است.^{۱۲} در این نوع جشن‌ها طنز و هجو بیش از همه نصیب عبدالرحمن بن ملجم قاتل امام اول شیعیان حضرت علی می‌شده. در روز مرگ ابن ملجم هم نمایش‌هایی برقرار می‌شد که به «تعزیه ابن ملجم» معروف بوده است.^{۱۳}

در ادبیات عامیانه فارسی هم فکاهیات و طنزهای متعددی وجود دارد. مثلاً لطائف ملا نصرالدین و دخو و غیره. داستان‌ها و قصه‌های فکاهی و طنزآمیز در ایران بسیار است.

طنز در تاریخ ادبیات ایران جایگاه ویژه‌ای دارد زیرا در سیاه‌ترین دوره‌های تاریخ که پادشاهان مستبد یا فاتحان بیگانه زبان‌ها را بسته و قلم‌ها را می‌شکستند طنز تنها سلاح اندیشمندان آزادیخواه برای پایداری بوده است. گزاف نیست اگر بگوئیم طنز یکی از ستون‌های استوار فرهنگ ایران به شمار می‌رود. شاعران و نویسندگان با استفاده از طنز، از یک سو خدنگ خشم خود را به سوی سینه خودکامگان هدف می‌گرفتند و از سوی دیگر مردم محروم و ستم‌دیده را نیروئی تازه می‌بخشیدند.

استعمال کلمه "طنز" برای انتقادی که به صورت مضحکی بیان شود در فارسی سابقه چندان طولانی ندارد. هرچند که طنز در تاریخ بیهقی و دیگر آثار قدیم زبان فارسی به کار رفته است ولی استعمال وسیعی به معنی کلمه و یا بهتر بگوئیم به معنی ساتیر (satire) اروپائی نداشته است. کلمه "ساتیر" که ریشه یونانی دارد در اکثر زبان‌های اروپائی معنی واحدی می‌دهد و به ادبیات طنزآمیز و انتقادی اطلاق می‌شود. سابقاً در زبان فارسی کلمه "هجو" به کار برده می‌شد که بیشتر جنبه انتقاد مستقیم و شخصی دارد و جنبه غیر مستقیم و طنزآمیز بودن "ساتیر" از آن مستفاد نمی‌شود. "هجو" نقطه مقابل "مدح" است و اصولاً صراحتی که در آن وجود دارد نمی‌تواند نظیر لحن طنزآمیز "ساتیر" باشد.

فردوسی شاعر حماسه‌سرای ایران را می‌توان از برجسته‌ترین آغازگران هجو به حساب آورد:

که شاعر چو رنجد بگوید هجا بماند هجا تا قیامت بجا

پس از آن منجیک ترمذی را به عنوان سرآمد شاعران هجوگوی روزگار خویش می‌توان نام برد که صاحب مجمع الفصحاء در باره‌اش گفته است: «کس از تیر طعنش نرستی و از کمند هجوش نجستی.» انوری هجو را به معنی "تکوهیدن" می‌آورد. وی می‌نویسد:

اگر عطا ندهندم برآرم از پس مدح به لفظ هجو دمار از سر چنین ممدوح!

در فارسی "هزل" را نیز به کار برده‌اند که ضدّ "جدّ" است و بیشتر جنبه مزاح و مطایبه دارد. ناصر خسرو هزل را همردیف دروغ دانسته است، گرچه مولوی هزل را به طنز نزدیک‌تر می‌داند. مولوی در یکی از حکایات مثنوی بدین ابیات توسل می‌جوید که:

هزل تعلیم است، آن را جدّ شنو تو مشو بر ظاهر هزلش گرو

هر جدی هزل است پیش هازلان هزل‌ها جدّست پیش عاقلان

هزل‌ها گویند در افسانه‌ها گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها

(مثنوی، دفتر ششم، صص ۴۱۲-۴۱۳)

در زبان فارسی در خانواده مترادفات طنز، واژه‌ها و ترکیباتی از قبیل لطیفه، مزاح، هزل، هجو، زَنخ زنی، استهزاء، فکاهت، شطارت، طیبت، مسخرگی، خندستانی، نقیضه‌سازی، تزریق‌گویی، شهرآشوب و غیرهم وجود دارد.

در قرن دوازدهم به خیام می‌رسیم که طنز در همه رباعیات او جاری و ساری است. در قرون دوازدهم و سیزدهم می‌توان از هزل و هجو سوزنی سمرقندی و انوری ابیوردی و مطایبات سعدی شیرازی و خواجوی کرمانی و اوحدی مراغه‌ای سخن گفت. سعدی گوید:

به مزاحت نگفتم این گفتار هزل بگذار و جدّ از او بردار

عبید زاکانی یکی از بزرگ‌ترین طنزپردازان فارسی‌زبان است. اگرچه برخی او را از زمره هزل‌گویان می‌شمارند ولی حقّ این است که وی طنزپردازی چیره‌دست است که در طنزهای خود از

پادشاهان ستمگر و ملایان ریاکار و دیوانیان دغل صریحاً انتقاد کرده است و در این شیوه کسی به پایه او نرسیده است. وی در تغییر اشعار دیگران از جدّ به هزل ید طولائی داشت و اشعار جدّی او در روانی لفظ و شیرینی و متانت بی نظیر است و در لطافت و باریکی معنی بی عدیل. چون در آن عصر ترکان در ایران از ارتکاب مناهمی و قبیح چیزی باقی نگذاشته بودند، ایرانیان اصیل به سبب معاشرت با ایشان در فساد و تباهی اخلاق به نهایت درجه پستی رسیده بودند. عبید از مشاهده آن اوضاع و احوال در رنج بود و برای نشان دادن فساد اخلاق معاصران خود رساله اخلاق الاشراف را تألیف کرد که غرض از آن هزل محض نیست، بلکه در ضمن هزل‌ها سخنان جدّی حکمت آمیز و عبرت‌انگیز وجود دارد.

همچنین برای نشان دادن پایه شعور اکابر قزوین که هر یک نمونه‌ای از سفاکت و نادانی بودند، افسانه‌های او، رساله صد پند و تعریفات او دلیلی کافی است. وی رساله‌ای در علم معانی و بیان نوشت و خواست به حضور شاه ببرد، ندیمان و مقرّبان گفتند که پادشاه را با این گونه مزخرفات کار نیست، و قصیده‌ای غزّا ساخت و خواست در حضور شاه بخواند، گفتند پادشاه ریشخند و مبالغه و اغراق شاعران را خوش ندارد. پس عبید گفت در این صورت من نیز طریقه مجوّز پیش گیرم تا بدان وسیله به بزم خاصّ پادشاه بار یابم و از ندما و مقرّبان گروم و چنان کرد. آن گاه بی پروا سخنان فاحش و لطیفه‌های صریح و نادر می‌گفت و صله و جایزه بی‌شمار یافت و کسی را یارای مقابله و مشاعره با وی نبود.

گویند مولانا عبید بعد از ناامیدی از دخول مجلس پادشاه این رباعی را فی البداهه ساخت:

در علم و هنر مشو چو من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهی که شوی پسند ارباب زَمَن کِنِگ آور و کِنِگری کن و کِنِگری زن
که در این جا کِنِگری به معنی آلت موسیقی می‌باشد نظیر ساز.

عبید این قطعه را برای کسی که در حقّ او گفته بود چگونه عبید با آن علم و فضل ترک ادب کرده

فرستاد:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی
این قطعه ما را به یاد رباعی منسوب به عمر خیّام می‌اندازد که می‌گوید:

آنان که به کار عقل درمی‌کوشند بیهوده بود که گاو نر می‌دوشند
آن به که لباس ابلهی درپوشند کامروز به عقل ترّه می‌نفروشند

«و گویند که سلمان ساوجی که از معاصرین مولانا عبید بود او را ندیده این قطعه در هجو وی ساخت:

جهنمی هجا گو عیید زاکانی مقرّر است به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگرچه نیست ز قزوین و روستازاده است ولیک می‌شود اندر حدیث قزوینی

نکته در این قطعه آنکه ظرفای ایران قزوینیان را احمق گویند چنانچه خراسانیان را خر و طوسیان را گاو و بخارانیان را خرس و ماوراءالنهریان را مشهدی یعنی رافضی خوانند و این نسبت‌ها از قبیل طعن باشد. مولانا عیید این قطعه بشنید. در دم سفر بغداد پیش گرفت. چون بدان جا برسید سلمان را با دبدبه و کوکبه تامّ در کنار دجله مشغول عیش و عشرت و مصاحبت ارباب دانش و فضیلت دریافت، به تقریبی داخل مجلس وی شد. سلمان در وصف دجله این مصراع ساخته بود که "دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است." از حاضران متمیم آن می‌خواست. مولانا عیید بدیهه گفت: "پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است." سلمان را خوش آمد و پرسید از کجائی. گفت از قزوینم. پس در اثنای مصاحبت سلمان از وی پرسید که نام سلمان در قزوین معروف و از اشعارش چیزی مشهور است یا نه؟ مولانا عیید گفت قطعه‌ای از اشعار او بسیار مشهور است و این را بخواند:

من خراباتیم و باده‌پرست در خرابات مغان عاشق و مست
می‌کشدم چو سبو دوش به دوش می‌برندم چو قدح دست به دست

آن‌گاه گفت اگرچه سلمان مردی فاضلست و می‌توان این قطعه را به وی نسبت داد اما ظنّ غالب من آنست که این قطعه از زن او باشد. سلمان از لطف سخن وی دریافت که عیید است. مقدمش را غنیمت شمرد و عذر هجای وی بخواست و تا در بغداد بود از هیچ خدمتی در باره او کوتاهی ننمود. مولانا عیید مکرّر می‌گفت که ای سلمان، بخت یآوری کرد که زود به اعتذار اقدام نمودی و از شرّ زبانم رستی.^{۱۴}

دیوان اطعمه مولانا ابو اسحق حلّاج شیرازی معروف به بسحق اطعمه و دیوان البسه مولانا نظام‌الدین محمود قاری هم در ادبیات فارسی معروفند. دولت‌شاه در تذکره خود می‌نویسد:

«حکایت کنند که به روزگار پادشاهزاده اسکندر بن عمر شیخ بهادر که مولانا اسحاق در عهد او همواره ندیم مجلس وی می‌بود چند روزی به مجلس پادشاه نیامد. بعد از حضور، شاهزاده پرسید که مولانا، چند روز است که پیدا نبودی. مولانا زمین خدمت بوسید و گفت: ای پادشاه، یک روز حلّاجی می‌کنم و سه روز پنبه از ریش برمی‌چینم و این بیت برخواند:

منع مگس از پشمک قندی کردن از ریش حلّاج پنبه برداشتن است

و گویند ریشی بیش از حدّ دراز داشته به بهانه آن شوخی‌ها کردی و لطیفه‌ها گفتی و جواب‌های نکته‌آمیز دادی.»

میرزا حبیب اصفهانی که مصحح دیوانش بوده می‌نویسد:

«قطع نظر از سفتگی و همواری اشعار و فصاحت و متانت سخنان آبدار مولانا ابو اسحق دیوان وی مخزنی، بلکه فرهنگی حقیقی است برای فراگرفتن اصطلاحات اطعمه چنانچه دیوان مولانا نظام‌الدین محمود قاری فرهنگی است برای آموختن اصطلاحات البسه. هر کس این دو دیوان را نیک تتبع و مطالعه نماید از تفحص در لغات اطعمه و البسه در سایر کتب لغات بی‌نیاز گردد.»

شاهان صفوی از طنز بیزار بودند و حکم قتل طنزپردازان را صادر می‌کردند. شاه عباس دلقک دربار خود را با شمشیر دو نیم کرد! حکیم شفائی از این کار توبه کرد. ولی این سختگیری‌ها زبان طنز را برنده‌تر ساخت. وحشی بافقی و صائب تبریزی در این دوران در کنار سایر آثار خویش به سرودن اشعار طنزآمیز نیز پرداختند. علاوه بر این دو شاعر معروف، طنزپردازان غیر معروف دیگری نیز بوده‌اند مانند مولانا احمد فوتی یزدی، شریف تبریزی، وحیدی قمی، نادم لاهیجی، مخفی رشتی و اقدس مشهدی که این آخری حتی امامان و روحانیون را هجو می‌کرده و جهل استبداد را با زبانی شیرین فرو کوبیده است.

در دوره قاجار، پیش از مشروطیت، می‌توان از قائم مقام فراهانی نام برد که به شیوه سعدی طنزی شیرین، موجز، صریح و بی‌پروا دارد. مثنوی جلایرنامه او که محمد شاه را از زبان نوکری به باد انتقاد گرفته بعدها به وسیله ایرج میرزا اساس مثنوی عارفنامه گردید. قآنی و یغما نیز از طنزپردازان این دوره به شمار می‌آیند. یغما به خاطر هجویاتش از سوی امام جمعه رشوه‌خوار کاشانی مرتد و بی‌دین شناخته شد و آواره کوه و بیابان گردید.

در رمان زین‌العابدین مراغه‌ای، سفرنامه ابراهیم بیگ و نمایشنامه‌های میرزا آقای تبریزی که به ملکم خان نسبت داده شده بودند همچنین مطالب طنز و فکاهی بسیار آمده است.

ترجمه فارسی رمان طنزآمیز جیمز موریه سرگذشت حاجی بابای اصفهانی که در سال ۱۹۰۵ به قلم میرزا حبیب اصفهانی چاپ شد اهمیت زیادی داشته است. والتر اسکات مؤلف حاجی بابا را بهترین رمان‌نویس آن عصر می‌خواند. این رمان را با رمان‌های سفرنامه گالیور سویفت و نامه‌های ایرانی منتسکیو و رمان گلد اسمیت مقایسه کرده می‌نویسد:

«در تمام این کتاب‌ها یک عیب عمومی وجود دارد. مؤلفین آنها نمی‌توانستند اشخاصی را که نشان می‌دادند درست ترسیم کنند. مؤلفین قهرمان‌های خود را به لباس‌های ایرانی یا چینی ملّس می‌کردند ولی طرز فکر ایرانیان یا چینیان را نمی‌توانستند نشان بدهند. از این جهت کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی از تمام این آثار مؤلفین زبردست بهتر است چون مؤلف حاجی بابا نه همچون یک نفر انگلیسی، بلکه همچون شخصی شرقی می‌نویسد، حرف می‌زند و فکر

می‌کند. علاوه بر این، حاجی بابا نه تنها به طور کلی آدمی شرقی است، بلکه آدمی است با هویت معلوم، یعنی ایرانی تمام عیار و هیچ شباهتی به انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها ندارد.»

شکلوفسکی (Shklovskiy) محقق معروف روس می‌نویسد:

«سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در بسیاری موارد از کتاب ژیل بلاس تألیف لساژ بهتر است چون ژیل بلاس آدمی است که به طور حدس می‌توان او را اسپانیایی یا فرانسوی نامید. با حادثه‌هایی که در این رمان روی می‌دهد از جمله در رمان‌های فوق‌الذکر قبلاً آشنائی داشته‌ایم. ولی دنیای تجار، بازاری‌ها و ملاهای موریه برای ما کاملاً تازگی دارد. این کتابی است واقعی که می‌تواند ما را با مشرق‌زمین آشنا کند.»^{۱۵}

کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی بیش از همه به کتاب هزار و یک شب شبیه است که بی‌شک اثر بزرگی بر موریه گذاشته است و خود مؤلف در مقدمه به این موضوع اعتراف می‌کند.^{۱۶} در این کتاب که واقعاً تأثیر عمیقی بر ادبیات فارسی گذاشته است طنزی قوی وجود دارد.

روی هم رفته نقش طنزنویسان را در رفع معایب و نقائص حیات اجتماعی به هیچ تریبی نمی‌توانیم انکار کنیم. در بین فلاسفه غرب چند نفر در باره تأثیر فکاهه‌نویسی در احوال اجتماعی مطالبی اظهار کرده‌اند که دقیق‌تر از همه آنها مطالبی است که متسکیو در کتاب روح القوانين بیان کرده است.

پس از نهضت مشروطیت طنز عرصه‌های گسترده و تازه‌ای پیدا کرد و طنزپردازان برجسته‌ای پای در رکاب نهادند. کسانی مانند میرزا علی اکبر صابر، سید اشرف گیلانی (نسیم شمال)، علی اکبر دهخدا شهرتشان بیش از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد.

رواج روزنامه جولانگاه تازه‌ای برای طنز به وجود آورد. در مورد شوخی و هزل در جرائد مطلب را به دو گونه باید عنوان کرد: یکی مطبوعاتی که مقالات جدی چاپ می‌کردند ولی ستون‌های اختصاصی شوخی در آنها بود که همین ستون‌ها از مهم‌ترین و مؤثرترین قسمت‌های آن جرائد به شمار می‌رفت و حتی برخی از جرائد به مناسبت همین ستون‌ها شهرت یافتند. دسته دوم جرائدی است که اختصاصاً جنبه فکاهی داشته‌اند. از دسته اول می‌توان به ستون "چرند و پرند" روزنامه صور اسرافیل که تقلیدی از مجله ترکی آذربایجانی ملا نصرالدین چاپ تفلیس بوده است و ستون "زشت و زیبا"ی مجله نافور، ستون ادبی نسیم شمال، ستون "جیم جیم و دیم دیم" طهران مصور قدیم و ستون تفریحی روزنامه جنگل و ستون "شر و ور" روزنامه توفیق و در سال‌های بعد ستون "نمد مال" مجله خواندنی‌ها و امثال آنها اشاره کرد.

در مورد دسته دوم باید گفت به طور کلی فعالیت مطبوعاتی در ایران چند دوره مشخص دارد که

مطبوعات فکاهی تابع آن ادوار هستند. یعنی در این دوره‌ها است که یک باره جهش مطبوعاتی دیده می‌شود و در ظرف یکی دو سال یک سلسله روزنامه‌های خاص به وجود می‌آیند و البته این امر تابع تحولات فکری مردم و اوضاع اجتماعی کشور است. این ادوار را می‌توان به طور کلی به دوران قبل از مشروطیت، دوران بعد از مشروطیت، دوران حکومت رضا شاه و دوران پس از رضا شاه و سپس از دوران انقلاب اسلامی تاکنون تقسیم نمود.

شاید قدیم‌ترین نشریه فکاهی در زبان فارسی روزنامه شاهسون باشد که با چاپ ژلاتینی در سال ۱۸۸۹ در استانبول منتشر می‌شد و مضحک و پر از مطالب فکاهی بود. این روزنامه را منسوب به طالبوف دانسته‌اند که مخفیانه در ۳۰۰ نسخه منتشر می‌شد.

معروف‌ترین جرائد فکاهی دوران انقلاب مشروطیت روزنامه ملا نصرالدین است که در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ در تفلیس به زبان ترکی آذربایجانی به مدیریت میرزا جلیل محمد قلی زاده نخجوانی که به ادب فارسی آشنا بوده منتشر می‌شد. روزنامه ملا نصرالدین که انتشار آن مصادف با سال‌های آغاز جنبش مشروطیت در ایران بود علی‌رغم دشواری‌هایی که در راه انتشار آن وجود داشت در اندک زمانی در سراسر خاور نزدیک و جهان مسلمان شهرت و محبوبیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد که اکنون بعد از گذشت تقریباً یک قرن این شهرت بی‌نظیر را برای خود محفوظ نگاه داشته است. این روزنامه مخصوصاً در نواحی شمال ایران و آذربایجان شیوع تمام داشت و چون کاریکاتور چاپ می‌کرد حتی در نقاط فارسی‌زبان نیز آن را می‌خواندند. معروف‌ترین مقالات آن، مقالات و اشعاری بود که به امضای "هوپ هوپ" چاپ می‌شد و نویسنده آن طاهرزاده شروانی متخلص به صابر بود. این اشعار حتی جداگانه به صورت کتابی به نام هوپ هوپ نامه منتشر شده است. البته همه نظریات ملا نصرالدین مورد قبول جامعه ایران نبود و حتی بعدها روزنامه آذربایجان ستونی در جواب آن داشته است اما نباید منکر اثر آن روزنامه بود.

انتشار ملا نصرالدین موجب شد که صفر اف معروف (علی قلی خان) در تبریز روزنامه فکاهی آذربایجان را در ۱۹۰۷ منتشر کند. روزنامه با حروف سربی و تصاویر رنگی مضحک انتشار می‌یافت و ستون‌هایش به فارسی و ترکی آذری نوشته می‌شد.^{۱۷}

یکی از روزنامه‌های فارسی که شباهت خاصی به ملا نصرالدین آذری داشت صور اسرافیل بود که ۳۲ شماره آن از ۳۰ مه ۱۹۰۷ تا سه روز پیش از به توپ بستن مجلس در ۲۰ ژوئن ۱۹۰۸ منتشر شد و بعد از قتل میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل مدیر آن، سه شماره آن در ایوردون سویس توسط دهخدا در محرم و صفر ۱۳۲۷ انتشار یافت. البته صور اسرافیل کاریکاتورهای گویا و پر از نیشخند ملا نصرالدین را نداشت ولی ستون "چرند و پرند" در طنزنویسی با آن برابری می‌کرد. دهخدا که پس از تحصیل در طهران مدت دو سال و نیم در اروپا و خاصه در اتریش بسر برده بود مقالات "چرند و پرند" را می‌نوشت که شباهت زیادی به شیوه نوشته‌های جلیل محمد قلی زاده مدیر ملا نصرالدین

داشت. دهخدا اشعار طنزآمیز نیز می‌سرود که برخی از آنها یادآور اشعار صابر می‌باشند مانند شعر:

مردود خدا رانده هر بنده آکبلای از دلکک معروف نماینده آکبلای

و یا:

خاک به سرم بچه به هوش آمده بخواب ننه یک سر و دو گوش آمده
تعداد اشعار طنزآمیز دهخدا زیاد نیست ولی آنچه به او مقام خاصی در تاریخ طنزنویسی ایران می‌دهد همان مقالات "چرند و پرند" است. یحیی آراین‌پور در کتاب از صبا تا نیما نشان می‌دهد که دهخدا در بعضی موارد از نوشته‌های طنزآمیز جلیل محمد قلی‌زاده متأثر بوده است.^{۱۸}

دهخدا معمولاً از ساده‌لوحی و نادانی مردم عادی به عنوان وسیله‌ای برای پروراندن طرح داستان استفاده می‌کرده. در مقاله "آزاد خان‌کردی" کرد بچه نادان و بی‌سوادی را می‌بینیم که پیش آدم‌های مختلف به عنوان نوکر یا شاگرد کار می‌کند و همه به علل مختلف با تشر می‌گویند که «دین از دست رفت!» آن وقت او سرگردان می‌ماند که دین چیست؟ آیا چیزی است که آخوند مکتبی وصف کرده یا ملک وقفی است که علماء میل فرموده‌اند یا دختر قشنگ احمد قهوه‌چی است که سالارالدوله با خود به عربستان برده است و یا صیغه و یا دختر شخص سمساری است که اولی را از خانه ربوده‌اند و دومی را خدیجه مطرب برای عین‌الدوله برده است. خلاصه کدام یک از اینها دین است که مردم می‌گویند «دین از دست رفت!»

شیوه دیگری که در هر دو روزنامه از آن استفاده می‌کرد این است که نویسنده خود را به سادگی و نادانی می‌زند و آنچه باید بگوید می‌گوید، هرچند که اغلب انتقاد به صورت غیر مستقیم انجام می‌گیرد. مثلاً دهخدا در شماره ۱۶ "چرند و پرند" می‌نویسد:

«برای آدم بدبخت بدبختی از در و دیوار می‌بارد. چند روز پیش کاغذی از پستخانه رسید و باز کردیم. دیدیم به زبان عربی نوشته شده، عربی را هم که غیر از آقایان علمای کرام هیچ کس نمی‌داند. چه کنیم؟ چه نکنیم؟ آخرش عقلمان به این جا قد داد که می‌ریم خدمت یک آقا شیخ جلیل‌القدر فاضلی که با ما از قدیم‌ها دوست بود، بردیم دادیم و خواهش کردیم که زحمت نباشد آقا این را برای ما به فارسی ترجمه کن. آقا فرمود حالا من مباحثه دارم، برو عصری بیا، من ترجمه می‌کنم می‌آورم اداره. عصری آقا آمد صورت ترجمه را داد به من. چنان که بعضی از آقایان مسبوقند من از اول یک کوره‌سوادی داشتم. اول یک قدری نگاه کردم دیدم هیچ سر نمی‌افتم. عینک گذاشتم دیدم سر نمی‌افتم. بردم دم آفتاب نگاه داشتم دیدم سر نمی‌افتم. هرچه کردم دیدم یک کلمه‌اش را سر نمی‌افتم.»

آن‌گاه بین دوست دخو به نام اوپار قلی که می‌گوید نوشته به زبان عبری است و آقا که معتقد است فارسی سره می‌باشد دعوی سختی درمی‌گیرد و نزدیک است به جان هم بیفتند. دخو محض

ختم غائله عین نامه را از ترجمه "فصیح" جناب شیخ نقل می‌کند. در این مقاله دهخدا هم زبان ترجمه "علمای کرام" را مسخره می‌کند که سبک مصنوع و مضحکی دارند، و هم تهدید بعضی از علمای مرتجع را نشان می‌دهد که برای صور اسرافیل خط و نشان می‌کشند.^{۱۹}

گریز زدن یکی از خصوصیات اصلی سبک دهخدا می‌باشد و این می‌تواند به دو صورت انجام گیرد. اولی گریز طنز آمیزی است که در ضمن موضوع اصلی به مسائل دیگر اجتماعی می‌زند. مثلاً در مقاله "کلام الملوک، ملوک الکلام"^{۲۰} می‌گوید: «ترک عادت موجب مرض است.» آن‌گاه مثال‌های متعددی می‌زند که هر یک اشاره‌ای است پر معنا به فساد حکومت و نابسامانی‌های اجتماعی. نوع دوم تمهید مقدمه و گریز زدن به مطلب اصلی است. مثلاً دخو در شماره اول دوره اول صور اسرافیل به تمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان می‌کند که ترک تریاک ممکن است و بعداً شرح می‌دهد چگونه باید عمل کنند و مقدار آن را کم کنند. دهخدا مثال دیگری نمی‌زند و موضوع مریضخانه حاج شیخ هادی مرحوم را پیش می‌کشد که ورثه آن مرحوم به همین طریق عمل کردند و عادت مریض داشتن از سر مریضخانه افتاد. همین شیوه با ظرافتی فوق العاده در شماره دوم "چرند و پرند" به کار برده شده است. "چکیده غیرت و نتیجه علم و سیاست" معلم مدرسه قزاقخانه جناب میرزا عبدالرزاق خان مهندس پس از سه ماه پیاده روی نقشه جنگی راه مازندران را برای روس‌ها کشیدند و دخو و دوستانش پی لقب مناسبی می‌گردند که به او بدهند. متأسفانه هیچ کلمه‌ای در زبان‌های فارسی، عربی و ترکی نیست که لااقل ده بار لقب نشده باشد و متأسفانه جناب مهندس خوش سلیقه هستند و لقبی می‌خواهند که بکر باشد. بالاخره دخو اسم "افیالتس" را که به یونانیان خیانت کرده و راهنمای ایرانیان شده بود به عنوان لقب پیدا می‌کند. در این میان حاجی ملک التجار راه آستارا را به روس‌ها واگذار می‌کند و بر سر این لقب بخصوص بین دو بزرگوار مرافعه شدیدی درمی‌گیرد.

چنانچه رضا براهنی می‌نویسد:

«نثر دهخدا پلی است بین قصه‌نویسی و روزنامه‌نویسی، نثری است روزنامه‌ای که به جای آنکه یک روزنامه‌نگار بنویسد، یک ادیب واقعی می‌نویسد، نثری است که عامیانه است بدون آنکه مبتدل باشد و طنز است بدون آنکه به هجو بیانجامد، و نثری انتقادی است بدون آنکه فقط در سطح انتقاد بماند، نثری است که از طریق تصویرهای طنز آمیز انتقادی به دنبال سرگرمی نیز می‌گردد، و البته طنز دهخدا بهترین طنز اجتماعی است که داریم، بدون آنکه آن چنان سنگین بشود که مردم نفهمند، و بی آنکه آن قدر سبک شود که از حدود طنز خارج شود.»^{۲۱}

در اوائل سال ۱۹۲۲ در کتابفروشی‌های طهران کتاب کوچکی تحت عنوان خیلی ساده یکی بود یکی نبود عرضه شد و هیچ کس گمان نمی‌کرد که نشر این کتاب تأثیر انفجار بمبی را خواهد داشت؛ مگر چه خبر شده بود؟ نویسنده جوان و ناشناسی جرأت کرده بود در داستان‌هایش وطن بی‌چاره،

مردم مظلوم و توسری خور و تباهی رؤسای سیاسی و روحانی کشور خود را ترسیم کند. خود مؤلف داستان خوشبختانه دور از دشمنان قهار خود در خارج از کشور بسر می‌برد، ولی ناشر مجله‌ای که یکی از داستان‌های نویسنده را به نام "بیله دیگ، بیله چغندر" منتشر کرد کم مانده بود زندانی شود و کتابی که در خارج از کشور چاپ شده بود در مرکز پایتخت به آتش کشیده و سوزانده بودند. از قضا همین عمل باعث شهرت فوق العاده کتاب و بهترین تبلیغ برای نویسنده و علت مقبولیت خاص و عام شد.

نویسنده این کتاب محمد علی جمالزاده بود که در سال ۱۸۹۲ متولد شده بود و بعدها در نهم نوامبر ۱۹۹۷ در سن ۱۰۵ سالگی در ژنو چشم از این دنیا بریست.

مجموعه فوق عبارت از ۶ داستان کوتاه، یک مقدمه و فرهنگ لغات و اصطلاحات عامیانه بود که یک نویسنده ایرانی مجبور بود آنها را برای خوانندگان همزبان خود شرح دهد. از اولین داستان‌ها جمالزاده موفق شد زندگی و اخلاق توده مردم را نشان داده موضوع‌های حاد سیاسی را به میان بکشد. همه اینها خشم و غضب رجال دولت و روحانیون را برانگیخت.

مثلاً داستان "بیله دیگ، بیله چغندر" خاطرات یک دلاک اروپائی است که به حسب اتفاق مستشار چندین وزارتخانه ایران شده بود. از نظر عالی بودن سبک انشاء و جالب بودن موضوع، "یادداشت‌های دلاک" از بهترین صفحات کتاب می‌باشد. تیزبینی و نکته‌سنجی نویسنده جوان بود که توانسته بود ابتلائات جامعه ایرانی را همچون تعصب و خرافات پرستی، بی‌سوادی، ریاکاری و دورویی مذهبی به باد استهزاء گرفته، نظم حاکم بر اجتماع، استثمار مردم بی‌چاره و وضع بردگی زنان را برملا سازد.

قهرمان داستان "رجل سیاسی" پنهان‌بازاری است که وکیل مجلس می‌شود و از فرط شغف در باره پیدا کردن مقام و منزلت خود داد سخن می‌دهد و همچون داستان قبلی، با وجود پرحرفی ساده‌لوحانه به حساب "قهرمان" داستان، نیرنگ و حيله‌گری‌های او و سادگی و آسان به دام افتادن مردم کوچک و خیابان به وضوح به چشم می‌خورد و این مطلب طنز سیاسی و انتقادی داستان را چندین برابر می‌کند.

از نقطه نظر مهارت هنری، طنز این داستان می‌توانست با بهترین آثار طنزآمیز اروپائی آن دوره رقابت کند. چطور ممکن بود نویسنده جوانی که فقط یک مجموعه منتشر کرده نهضتی در داستان‌نویسی فارسی به وجود آورد و بنیانگذار و پیش‌کسوت نثر معاصر ایران گردد؟ با وجود اینکه انواع نثر روائی در ادبیات ایران از قدیم الایام وجود داشته،^{۲۲} اما نثر قرون وسطائی ایران با داستان‌ها و ناول‌های اروپائی فرق زیادی دارد و بیش از همه وجود نداشتن چهره و سیمای کامل قهرمانان و محدودیت دامنه موضوع داستان واجد اهمیت است. حتی مقاله‌های انتقادی - فکاهی دهخدا که در دوره مشروطیت در روزنامه صور اسرافیل منتشر می‌شد اگرچه در رشد و پا گرفتن نثر فارسی جدید

تأثیر زیادی گذاشته ولی به شیوه جدید اروپائی نوشته نشده بود و بیشتر تصویرهای اجتماعی و طنزآمیز بودند.

مطلب دیگری هم جالب توجه است. تقریباً همزمان با یکی بود یکی نبود جمالزاده در ایران رمان دو جلدی مشفق کاظمی تحت عنوان طهران مخوف منتشر شد. هر دو کتاب به طریق واقع‌گرائی زندگی و اجتماع را توصیف می‌کردند. ولی اگر اولی گام بزرگی در راه رستاخیز ادبی ایران بود، دومی بیشتر تقلید از مکتب رمانتیک اروپای قرن نوزدهم بود. دو راه جدید در نویسندگی به نسل جوان عرضه می‌شد و انتخاب آن به نحو احسن صورت گرفت. چایکین (Chaykin) منقّد ادبی معروف روس در دهه ۲۰ و اوائل دهه ۳۰ در کتابش تحت عنوان «مختصری از ادبیات معاصر ایران» منصفانه نوشته بود:

«مکتب واقع‌گرائی در ایران که بعداً آثار جدید و نو ادبیات فارسی را به وجود آورد، از یکی بود یکی نبود شروع شد. تنها از این زمان است که می‌توانیم در باره به وجود آمدن فرم داستان‌سرائی در ادبیات هزارساله ایران سخن گوئیم و با ادبیاتی که با هاله‌ای از آثار عرفانی با معانی متعالی و مضامین شاعرانه گوناگون مشحون بوده وداع کرده و با واقعیّتی زنده رو به رو شویم.»^{۲۳}

جمالزاده با واقع‌بینی کامل وظیفه خود را در این باره خوب درک می‌کرد و خود نوشته بود که در آن زمان گرایش‌های تازه بالقوه وجود داشت و اگر او این کار را شروع نمی‌کرد حتماً کسی دیگر این کار را انجام می‌داد.

جمالزاده پس از نشر این کتاب، مدّت بیست سال سکوت اختیار کرد. وی که بیش از هر چیز شیفته آزادی بود در دوره حکومت رضا شاه به ایران باز نگشت. در این مدّت نویسنده دیگری در ایران پا به عرصه نویسندگی گذاشت که این مکتب را به نحو دیگری ادامه داد و شاهکارهایی در نثر فارسی به وجود آورد. نام وی صادق هدایت است. وی در داستان‌های طنزآمیز خود مانند حاجی مراد، مرده‌خورها، طلب آمرزش، علویه خانم، حاجی آقا، وغ وغ ساهاب، بسیاری از عیب‌ها و نواقص اجتماعی را به باد استهزاء گرفت و شیوه واقع‌گرائی نو را در ایران نضج داد. مطالعه تاریخ تطوّر طنز نشان می‌دهد که معمولاً شکوفائی آن با سال‌های نخست و تحوّل‌پذیر مصادف می‌شود. همان طور که در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۱۱ یعنی دوره مشروطیت، طنزنویسی و طنزسرائی شکوفا شد، سال‌های دهه ۴۰ و اوائل سال‌های دهه ۵۰ میلادی هم دوران شکوفائی طنز و انتقاد محسوب می‌شود. در این دوره داستان‌ها و اشعار فکاهی و طنزآمیز محمد علی افراشته، مجموعه‌های مهدی سهیلی، ابوالقاسم حالت، غلامرضا روحانی و دیگر نویسندگان و شعرای طنزپرداز منتشر شد.

در این دوره روزنامه‌های طنزپرداز باباشمل، توفیق و چلنگر نقش بزرگی را بازی کردند که در این جا مجالی برای بررسی آنها نیست ولی من در کتاب خود تحت عنوان «نظم طنزآمیز فارسی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰»^{۲۴} فصل مخصوصی در این باره نوشته‌ام.

وقتی از ادبیات معاصر ایران صحبت می‌شود نویسنده برجسته ایران صادق چوبک را نباید فراموش کرد. این نویسنده را از لحاظ اهمیت می‌توان با نویسندگان سرشناس ایران مانند جمال‌زاده و صادق هدایت که شیوه واقع‌گرایی را در نثر فارسی در قرن بیستم پایه‌گذاری کرده‌اند در یک ردیف قرار داد. البته صادق چوبک کم‌تر از دو نویسنده مذکور از نقطه نظر موضوع به طنز پرداخته است. او نه تنها منتقد و بازگوکننده مفاسد اجتماعی است بلکه نویسنده روانشناسی هم هست. داستان‌های او بیشتر جنبه روانشناسی دارند. بهترین داستان‌های چوبک که در آنها زندگی دشوار مردم در جهانی وحشتناک مجسم شده او را به ادگار آلن پو نزدیک می‌کند.

از اولین مجموعه داستان او خیمه‌شب‌بازی می‌توان احساس کرد که وی به مسائل فلسفی و اوضاع رقت‌بار توده مردم فقیر توجه دارد. چوبک هم از طنز و فکاهه و هم از طعنه و استهزاء برای برملا کردن ظلم، تعصب، ریاکاری، دورویی و فساد در جامعه استفاده می‌کند، از جمله در داستان‌های اتری که لوطی‌اش مرده بود، چرادریا طوفانی شده بود، دزد، عدل و غیره.

چوبک کم‌تر زندگی اجتماعی ایران را در آثارش منعکس می‌کند. وی غالباً از چهارچوب افکار، قهرمانان و موضوع‌های مشخص بیرون نمی‌آید. روش چوبک واقع‌گرایی (رئالیسم) است و به ندرت به اغراق متوسل می‌شود. یکی از این موارد داستان اسائه ادب است که به قول رضا براهنی: «نمی‌تواند قصه باشد و در حدود نوعی نثر طنزآمیز که همان هجو گذشتگان و هم هجو اجتماعی از طریق تمثیل است. چوبک با این اثر در نثر کلاسیک فارسی تمرینی می‌کند و در عین حال این نثر را از کلمات و تعبیرات امروزی بی‌نصیب نمی‌گذارد.» اسائه ادب اثری است در حد یکی از مقالات التفصیل فریدون توللی. موضوع آن این است که کلاغی به مجسمه یکی از شاهان اسائه ادب می‌کند و شاهنشاه غضب‌آلود به چاکران خود دستور می‌دهد تفنگ آورده، هر روز تعدادی کلاغ را شکار کنند و اجساد این دشمنان را به اعلی حضرت نشان دهند. در نتیجه کلاغ‌ها مجبور می‌شوند جلای وطن کنند و به خاطر همین موضوع اینک سیاه‌پوش شده‌اند و صدایشان به خاطر گریه و زاری فراوان گرفته است! این اثر یک طنز سیاسی است و در عین حال طنزی بر ضد بعضی از نویسندگان بی‌مایه است. از این نقطه نظر خیلی شبیه داستان "طرز نوشتن رمان‌های تاریخی" از کتاب وغ وغ ساهاب اثر صادق هدایت است.

شیوه طنز و نحوه تحلیل انتقادی صادق چوبک در فصاحت آن است. طنز او گاهی به نیشخند کشنده‌ای تبدیل می‌گردد. مثلاً در داستان شب اول قبر قهرمان داستان حاجی معتمد آدم فریب‌کار و حقه‌بازی است که دائم ظلم و بیداد کرده و اینک هنگام نزع به اعتراف نشسته است. وی مثل هر مسلمانی در لحظات آخر زندگی بیش از همه به یاد خیر و شر و خدا و شیطان است. وی در آن لحظه در وجود خدا و خیر شک می‌کند و به شیطان روی می‌آورد. ولی لحظه‌ای بعد تعلیمات و تلقینات مذهبی به ذهنش راه می‌یابد و دوباره از وحشت به خدا و مسأله خیر متوسل می‌شود. حاجی دستور

می دهد گوری برایش بکنند و بالاخره خودش روزی خود را زنده به گور می کند. این قهرمان چوبک نزد خدای خود اقرار می کند که قاتل است و نه نفر را کشته، با وجود اینکه آنها را خوب نمی شناخته. و به غیر از این معلوم می شود، در حقیقت اعتراف می کند که دختر کاه فروش را گول زده و به او تجاوز کرده و بالاخره او را به فحشاء وادار کرده است. به قول رضا براهنی:

«طنزی بزرگ بر زندگی حاجی حکومت می کند که شاید بزرگ ترین طنز زندگی است و آن مسخره بودن زندگی انسان در مقابل اراده تسخیرناپذیر مرگ و طبیعت است. بالاخره این همه پول مردم را خوردن و مال و ملک به هم زدن چه مفهومی دارد؟ آیا مفهوم آن اینست که انسان هر چه را که با عرق جبین جمع کرده باید بگذارد و برود، زیبایی های دنیا را باید به کلی نادیده بگیرد و در گوری که به دستور خود کنده است زنده به گور شود. حاجی هنگام دیدن قبر خود، بر اثر کنجکاوای داخل آن می پرد و وقتی تقلاً می کند که از آن بیرون بیاید، همان جا در قبر خود جان می سپارد.»

تمثیل همراه را چوبک به دو شیوه متفاوت، یکی به زبانی شیوا و دیگری را به زبانی عامیانه نوشته است. دو گرگ گرسنه که در بوران گرفتار شده اند، رمزی از دو انسان هستند که در هر موقعیت طبیعی، اجتماعی و سیاسی به بن بست رسیده اند. هر دو گرسنه اند، یکی زودتر از دیگری از پا درمی آید و به همین دلیل آنکه زودتر از پا درآمده طعمه دیگری می شود. اصل "تنازع بقا" که بر طبیعت حکومت می کند، روابط این دو حیوان را توجیه می کند. چوبک می خواهد نشان دهد که انسان در این قبیل مواقع دست کمی از حیوان ندارد. اگر دو دوست و دو برادر در یک موقعیت مشابه گرفتار شوند، یکی از آن دو که قوی تر است با قربانی کردن دیگری خود را نجات خواهد داد. همچنان که گرگ قوی شکم دوست خود را زنده زنده می درد و دل و جگر او را داغ داغ می بلعد!

در سال های بعد از دهه پنجاه شمسی آثار فکاهی و طنزآمیز فراوانی به فارسی منتشر شد که در میان آنها باید از رمان سیاسی سعید نفیسی نیمه راه بهشت و رمان محمد علی اسلامی ندوشن افسانه و افسون و داستان پرویز خطیبی شهر هرت و رمان ایرج پزشک زاد دانی جان ناپلئون و داستان های فکاهی خسرو شاهانی و آثار و اشعار طنزآمیز سیاسی هادی خرسندی و گروه دیگری از طنزپردازان و طنزسرایان نام برد که تجزیه و تحلیل آنها فرصت دیگری را می طلبد.

یادداشت ها

- ۱- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، چاپ سوم (طهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۱ ه.ش)، ص ۳۶۱.
- ۲- محمد جعفر محبوب، مقدمه کتاب حسین نوریخس، کریم شیرهای دلچک مشهور دربار ناصرالدین شاه (طهران: ۱۳۴۷ ه.ش)، ص ۳۳.

- ۳- همان مأخذ.
- ۴- شرح زندگانی من، ص ۳۶۰.
- ۵- دوست علی معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه (طهران)، ص ۷۵.
- 6- Bertels, E. E., *Persidskiy Teatr* (Leningrad: 1924), p. 69.
- 7- Berezin, *Puteshestvie v Severniy Iran* (Kazan: 1842).
- 8- Talasso, *Le Théâtre persan: Le Revue théâtrale* (Paris: 1905), No. 37.
- 9- Krizhitsky, *Eksoticheskiy Teatr* (Leningrad: 1927).
- ۱۰- محمد جعفر محبوب، نمایش کهن ایرانی و نقالی (شیراز: ۱۳۴۶ ه. ش).
- 11- Krinskiy, A. E., *Persidskiy Teatr, Zvidki Vin Uziavs i Jak Rozvivas* (Kiyev: 1925).
- 12- Gorkiy, Maxim, "Prazdnik Shiitov," *Nizhegorodskiy Listok*, 28. VI i 5. VII, 1925.
- 13- Smirnov, V. D., *Persi. Ocherk Religii Persii* (Tiflis: 1916).
- ۱۴- کلیات عیید زاکانی شامل قصائد و غزلیات، قطعات، رباعیات، عشاقنامه، تصحیح و مقدمه عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه، با مقدمه مسیو فرته فرانسوی پرفسور السنه شرقیه (طهران: ۱۳۳۲ ه. ش)، صص ۴-۵. همچنین ن ک به ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، چاپ سوم (طهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱ ه. ش)، ج ۳، صص ۳۱۵-۳۱۷.
- 15- Shklovskiy, V., *Predisloviye v Knige: J. Morier. Pokhozhdeniya Haji Baba* (Moscow: 1931), p. 8.
- ۱۶- موریه، جیمز، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، به تصحیح سید محمد علی جمال‌زاده (طهران: ۱۳۴۸ ه. ش)، ص ۵.
- ۱۷- باستانی پاریزی، "یک تاریخچهٔ بامزه از سرگذشت و سرنوشت مطبوعات فکاهی در ایران"، خواندنی‌ها، شماره ۲، سال ۳۱، ص ۲.
- ۱۸- آریز پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۷۷.
- 19- Dorri, J., *Persidskaya Satiricheskaya Proza* (Moscow: 1977), p. 82.
- ۲۰- دهخدا، چرند و پرند (کتاب‌های جیبی)، ص ۱۲۹.
- ۲۱- براهنی، رضا، قصه‌نویسی (طهران)، ص ۵۳۶.
- ۲۲- مثلاً داستان‌های عامیانه و لطائف تاریخی و حماسی، ترجمه و بازگونی قصه‌های هندی و عربی، حکایت‌های فکاهی فراوان در بارهٔ ملانصرالدین، دخو و دیگران، یا مثلاً کتاب‌های مؤلفین معروف مانند جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمد عوفی (قرن ۱۲ میلادی)، گلستان سعدی (قرن ۱۳)، اخلاق الاشراف عیید زاکانی (قرن ۱۴)، بهارستان جامی (قرن ۱۵)، لطائف الطوائف علی صفی (قرن ۱۶) و نظائر آنها.
- 23- Chaykin, *Kratkiy Ocherk Noveyshey Persidskoy Literaturi* (Moscow: 1926).
- 24- Dorri, J., *Persidskaya Satiricheskaya Poesiya* (Moscow: 1965).

مراحلی از حیات جناب فیضی



بحرین



بحرین - در لباس عربی



بحرین



بحرین